[ داود امدادیان ]

# عاشـــق طبـــیعت

روئین پاکباز

در کار نگارگر تصویرپرداز- برخلاف آثار انتزاعی- دو جنبه را مـی‌تـوان تمـیز داد: یکـی، آن دسـته نمودهایی هسـتند که از مشـاهدات محیطی هنرمند سرچشمه گرفته و بنابر دریافت و فکر و سلیقه او به زبانی- خواه سـاده، خواه پیچیده- بازگو یا روایـت می‌شـوند و اسـاس محـتوای یک اثر را تشـکیل می‌دهـند. جنبه دیگر، عـبارت اسـت از مجـموعه عناصر تجسمی چون رنگ و خـط و سـطح و بافت و ترکیـب‌بندی و نیز شیوه‌های اجرایی و غیره که وسایل بیان و ابزار نگارگر محـسوب می‌شوند و به عـنوان قالـب، مـحتوای مـذبـور را در بر می‌گـیرند. این دو جنبـه لازم‌وملزوم یکدیگرند و رابطه متقابلی بین آن دو هسـت که در نهایت، به یک تعادل می‌انجامد و سبک ویژه یک هـنرمند را می‌سـازد. چگونگی این رابـطه، ارزش‌ها و کاسـتی‌های یک اثر هنری را تعیـین می‌کـند و تمایـز آفرینش و بازسازی، مـرز بین کار هنرمند و کار صـنعتگر را مـشخص می‌سازد.

با این مقدمه، اکنون در برابر محصول دوره‌های هنری داود امدادیان - و نه تنها آثار این نمایشگاه- بهتر می‌توان به داوری نشست و کار او را شـناخت. امدادیان که در زمره تصویرپردازان جای می‌گیرد، برای ما از طبیعـت و دنیای خاموش اشیا و آدم‌ها حکایت می‌کند. دستان او با چیرگی به وسیله رنگ‌های گوناگـون و شـکـل‌های شکـسته و سطوح تقـسیم شده از چشم‌انـدازهای سـاده و آشـنا پرده‌هـایی مـی‌پردازد که گاه غـریب، گاه بی‌پیرایه، گاه چشـم‌نواز و گاه تصـنعی و پیچیده هستند.

در آثار امدادیان، از دیدهای مختلف، می‌توان به تعابیری متفاوت و حتا متناقض رسـید: می‌توان او را هنـرمندی عاشق طبیعت خواند، می‌توان نگارگری قلمدادش کرد که به دلیل تجربیات حرفه‌ای بر وسایل بیان خود تسلط کافی دارد. در آثارش می‌توان تأثیر مکاتب مختلف هنر غرب- از رئالیسم و امپرسیونیسم گرفته تا کوبیسم- را باز شناخت. می‌توان خط‌های خشن و شکل‌های هنـدسی او را به نوعی خردگرایی پنـهان تعبیر کرد. می‌توان از رنگ‌های شاد و گیرای او به نشاط آمد. می‌توان حساسیت او را نسبت به اشکال طبیعت و انسان ستود. و می‌توان فقط وی را شاعری افسرده شمرده و کشش او را به زیبایی‌های طبیعت نادیده گرفت ...

آثار امـدادیان تمام این برداشت‌ها را، بـی آن که جامعیت داشته باشند، برمی‌انگیزند؛ زیرا در او، قبل از هر چیز، شور کار کردن وجود دارد و پژوهش‌هایش را بی‌دلواپسی از تأثیراتی که کارش می‌گیرد، ادامه می‌دهد. به علاوه، درباره نگارگری، که تجربیات تصویری را با سرعت و ولع طی می‌کند، تنوع محتوا، سادگی و پیچیدگی قالب و حتا همطراز نبودن آثار را نمی‌توان مـورد ایراد قرار داد. مهم آن اسـت که او به تقلید از کار خود نپردازد، و بدین‌گونه دچار تکرار نگردد.

و اما، مشکل امدادیان را باید در نکات دیگری جست: در تردیدی که نسبت به انتخاب اصول نوین و اصول مکتبی از خود نشان می‌دهد. در نوسانی که بین هنرمند شدن و صنعتگر ماندن دارد، در عدم توازن عمل مغز و دست او، در ناپیوستگی محـتوا و قالب کارش. از این رو، کارهای امدادیان به یکسان متحول نمی‌گردند و حتا در یک دوره نیز هم‌ارز نیستند. هنگامی آثارش به اوج می‌رسند که از وسوسه‌های نوگرایی، از شکـستن بی‌مورد فضاها، از تباین شدید نوروسایه، از بازی فریبنده رنگ‌ها فارغ می‌شود و همچون نگارگری حساس به عمق شکل و رنگ و نظم موضوع کار خود فرو می‌رود و گل‌ها و درختان و آسمان و آدم‌ها ... را از نو می‌آفریند، نه آن طور که عیناً در دنیای خارج هستند، بلکه آن طور که او به پیروی از دریافت حسی خویش انتخاب‌شان می‌کند و در جایی مناسب می‌گذاردشان، و بدین گونه پنجره‌ای از یک نمود تازه بر روی نگاه ما می‌گشاید.

لحـظات ممتاز در سـراسر دوره فعالیت هنری امـدادیان کم نیست و همینهاست که او را در مکان ویژه‌ای در هنر معاصر ایران قرار می‌دهد.

[ داود امدادیان ]

# درخـــت خفـــته

فاطمه امدادیان

آنچه زندگی هنری داود را برجسته می‌کند، این حقیقت است که زندگی‌اش عین هنرش و هنرش عین زندگی‌اش بود.

تلاش و ممارست تحسین‌برانگیز و الفتش به کار از او نقاشی بی‌مانند و معلمی بی‌مثال ساخته بود. در دانشکده آن قدر که از او آموختم، از استادان دانشکده نیاموختم. گمان می‌کنم همین تأثیر را بر برادرانم نیز داشته است.

در همه زندگی شاگرد مستقیمی نداشت، اما به گفته بسیاری از کسانی که در پاریس به سراغش می‌رفتند، حاضر بود روزها هر کسی را- فارغ از این که اهل هنر باشد یا نباشد- به موزه‌ها ببرد و ساعت‌ها از نقاشی برای‌شان حرف بزند. آموزش را در این گردش‌های هنری می‌دید و می‌شناخت.

داود شباهت بسیاری به مادرم- مرحمت مباشری- داشت. پدرم- جواد امدادیان- با این که تمام روز را در راه‌آهن سراسری مشغول به کار بود، اما دلش همیشه در گرو شعروادب ماند. خواندن و شنیدن شعر لاهوتی و عشقی و صابر (شاعر آذربایجانی) در خانه‌مان امری عادی بود. پدرم دستی هم در نقاشی داشت و مناظری را از روی نمونه‌های چاپ شده کپی می‌کرد و مشوق اصلی داود در نقاشی‌اش شد. رنگ و قلم‌مو را او به دست داود داد. با این که یازده سال از او کوچک‌تر بودم، اما از وقتی جهان اطرافم را شناختم، داود را در حال نقاشی دیدم. خانواده‌ام می‌گفتند، از ده‌سالگی نقاشی شروع به نقاشی کرده است. اولین کارهایش مناظری بودند که از روی کارت‌پستال می‌کشید. ساعت‌ها به کتاب‌های نقاشـی زل می‌زد و به دنبال گمشـده‌ای می‌گـشت. عشقی باور نکردنی به نقاشی کلاسیک و، به طور اخص، مناظر روسی داشت که تا همیشه در دلش ماند. همین عشق بود که او را به کارگاه‌های نقاشی آن روزگار تبریز کشاند. کنار دست نقاشان قدیمی این شهر باجلانو و حاجی‌زاده کار کرده و نقاشی یاد گرفته بود. روی بریده‌های درخت مناظری می‌کشید و می‌فروخت. اینها تجربیات هنری داود پیش از هنرستان بود. دوره متوسطه را ریاضی می‌خواند و اتفاقاً شاگرد خوبی هم بود تا این که یک روز مدیر مدرسـه پدرم را از غیبت طولانی داود باخبر می‌کند. خانواده‌ام بعداً متوجه شدند که داود از دبیرستان انصراف داده و در هنرستان میرک ثبت نام کرده است. این دلبـستگی دست آخر او را به دانشکده هنرهای تزئینی کشاند. هرچند در دانشکده پای‌بند درس نماند و بیشتر از خودش یاد گرفت. داود مهم‌ترین معلم خودش شد.

در ۱۳۵۴، با یکی از بچه‌های دانشکده ازدواج کرد و یک سال بعد با دریافت بورسیه‌ای به پاریس رفت. ابتدا قرار نبود بماند. می‌خواست بازگردد، اما دست روزگار او را سی‌واندی سال از ایران دور کرد. هر چند وطنش آذربایجان را بسیار دوست می‌داشت، اما بعد از انقلاب و شرایط جدید دیگر نمی‌خواست بیاید.

سال‌ها دوری داود باعث شد، خیلی‌ها آثارش را نبینند. اما هیچ وقت ندیدم که کار نکرده باشد. معدودی از آثارش در مجموعه‌های دولتی مثل دفتر مخصوص، موزه هنرهای معاصر و بانک کشاورزی و برخی از مجموعه‌های خصوصی مثل کلکسیون انصاری و ... وجود دارند. اما، ماحصل زندگی هنری او در اروپاست. در سال‌های آخر زندگی‌اش در پاریس شهرتی داشت و خیلی از گالری‌های معتبر امریکایی و اسپانیایی و بلژیکی آثارش را دنبال می‌کردند. اما، در اوج توانایی‌هایش، ناگهان از میان ما رفت. از نقاشی به هر شکلش لذت می‌برد. تنها گلایه‌اش به نقاشانی بود که نقاشی نمی‌کردند. برای همین، برای هر هنرمندی که کار می‌کرد، احترام قائل بود. شاید برای همین نقد را دوست نداشت. داود مستقل بود و این استقلال تنهایش کرد. نقاشی را در تنهایی یاد گرفت، به تنهایی ادامه داد و در تنهایی خفت.